

## شمس الدین کیشی

بقلم: آقای سعید نفیسی

یکی از بزرگان حکمای قرن هفتم ایران که در عصر خویش منتهای شهرت و جلالت قدر داشته و بزرگان ایران بوی حرمت بسیار میگذاشته اند شمس الدین محمد بن حکیم کیشی است که در حکمت و ادب استاد کامل بوده و شعر فارسی را بسیار خوب می سروده است ولی در تذکره های شعرا و در کتاب هائی که شامل تراجم احوال بزرگان و حکماست از وی ذکری بمیان نیامده و مقام شامخ او در علم و ادب شایسته آنست که آنچه در باب وی می توان دانست در این سطور جمع آوریم :

شمس الدین محمد بن حکیم کیشی از مردم جزیره کیش در خلیج فارس بوده ولی در عراق و اصفهان می زیسته است و ظاهراً با خانواده جوینی روابط داشته و از خاصان ایشان بشمار می رفته، نسبت او را مؤلفین بخط « کشی » و « کیشی » و « کشنی » نوشته اند و « کیشی » را درست نتوانسته اند بخوانند. در حکمت مقام رفیعی داشته و از اقران خواجه حکیمان زمان نصیر الدین طوسی بشمار می رفته است چنانکه مکتوبی بخواجه نوشته و از او پرسشی چند در بعضی مسائل حکمت کرده است و در صدر آن مکتوب خطاب بخواجه چنین گوید : « مخدوم ولی الانعام صاحب الایات العظام زبدة ممحضة الشهور والاعوام خلاصة عاماء الانام قبلة المحصلین وقدره الفاضلین رئیس المحققین نصیر الملة والدین حجة الاسلام والمسلمین ۰۰ ». در جوابیکه خواجه نصیر الدین بدین مکتوب نوشته در حق وی چنین گفته است :

« تا ذکر مناقب و فضایل ذات شریف و نفس نفیس خداوند ملک الحکماء والعلماء سیدالاکابر والفضلاء قدوة المبرزین والمحصلین کشف اسرار المتقدمین والمتأخرین شمس الملة والدین افضل ومفخر ایران ادام میامن اقباله وحصل جوامع مراره بمسامع

دعاگوی مخلص او محمدالصوسی رسیده است هرید صادق بل محب و عاشق شده است و شوق نیل سعادت خدمت روح افزا و مشاهده طلعت دلکشای اودام افضاله بحدی بود که هیچ وهم بکنه او نرسد و همیشه بر طلب فرصتی مؤدی بنوعی ایصال با آن منبع فضل و افضال مواظبت می نموده تا اکنون بمقتضای عادت پسندیده خود از سبق خیرات و تقدیم در حسنات افتتاح کتاب فرموده که فاتحه سعادات و فاتح ابواب کراماتست از استفاده آن آثار حکم و از استفاضه آن فنون نعم چندان ابتهاج و مسرت بدل و جان رسید که شرح آن مؤدی بتطویل باشد . . . .

این مکتوب را شمس الدین کیشی از اصفهان بخواجه نصیرالدین نوشته است و پیداست درین هنگام در اصفهان ساکن بوده است و نیز از تجلیل و تکریمی که خواجه در حق وی رو داشته آشکار است که در آن زمان از دانشمندان مشهور بوده و کسی چون خواجه نصیرالدین تا بدین پایه در حق وی اگرام میکرده است .

اطلاع دیگری که از وی داریم اینست که بنابر ضبط ابن الفوطی در کتاب الحوادث الجامعه (۱) در سال ۶۶۵ بغداد رفته و مدرس مدرسه نظامیه شده است و حکام و دانشمندان بدرس وی حاضر شده اند و پس از اندکی بسوی بهاءالدین بن شمس الدین جوینی بازگشته است . بهاءالدین محمد بن شمس الدین محمد جوینی درین زمان حکمران اصفهان بوده و پیداست که شمس الدین کیشی پس از اندکی توقف در بغداد دوباره باصفهان بازگشته است و از این قرار وی ساکن اصفهان بوده و شاید تا پایان عمر در آن شهر مانده باشد .

فوت شمس الدین کیشی را ابن الفوطی جزو حوادث سال ۶۹۴ (۲) ضبط کرده است و این همان سالیست که استاد سخن سرایان ایران سعدی شیرازی نیز رحلت کرده . پس از این قرار شمس الدین کیشی درست معاصر سعدی بوده و در همان سال فوت وی در گذشته است .

(۱) چاپ بغداد ص ۳۵۸

(۲) ص ۴۸۹

این حکیم رامولفات نیز بوده است. چنانکه هندو شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی کیرانی در کتاب تجارب السلف در شرح حال حسین بن منصور حلاج پس از ذکر اشعار وی گوید: مولینا السعید افضل المتأخرین شمس الحق والملة والدين محمد بن الحکیم الکیشی که از سر آمدان روزگار بود و از استادان این ضعیف است رسالتی پیارسی ساخته در شرح دعای:

اقتلونني يا ثقاتي ان في قتلي حيوتي فهماتي في حيواني وحيوتي في همتاتي  
دیگر از مولفات وی که بما رسیده رساله ایست با سم «روضه المناظره» در شرح رساله نفس الاهر خواجه نصیر الدین که نسخه از آن در ضمن مجموعه در کتابخانه مجلس شورای ملی ایران (۳) موجود است.

این حکیم بزرگ شعر فارسی را در نهایت انسجام و شیوایی می سروده و چند نمونه ای که از اشعار او بدستست کاملاً بر استادی او درین فن گواهی میدهد. محمد بن بدر جاجر می در کتاب هونس الاحرار فی دقائق الاشعار که مجموعه ایست از گفتار شعرای بزرگ ایران تا قرن هفتم و در ماه رمضان ۷۴۱ تمام کرده است دو غزل از گفته او ثبت کرده است و نام وی را «مولانا الاعظم شمس الدین کیشی» نوشته. چون نسخه این مجموعه بسیار کمیابست و آن دو غزل تا کنون معروف نشده است هر دو را درین صحایف ثبت می کنم درین دو غزل یکجا شمس کیشی و در جای دیگر شمس تخاص کرده است:

### غزل اول:

کفش تا خط زنگاری بر آورد	عقیقش سر بخونخواری بر آورد
چو کافورش ز عنبر حله بوشید	دمار از مشک تا تازی بر آورد
چو عکس سبزه دید آن نرگس مدت	فغان از جان بهشیاری بر آورد
مرا آن چشم جادو آشکارا	بکشت و سر به بیماری بر آورد

رخش جانم ببرد و طرفه اینست  
مرا گفتا که جانت بر لب آمد  
نصیب شمس کیشی خار غم شد  
که گوید خط بیزاری بر آورد  
خطش جانی است پنداری بر آورد  
گلش تا خطزنکاری بر آورد

XXXXX

## غزل دوم :

ای باد صبح گاهی جانم همی فزائی  
لطفست جمله خویت رمزست گفتگویت  
جسمت همه روانست بویت شفای جانست  
فراش ریه اوئی چون حال او نکومی  
ای باد حالی دلبر با ما بگو و مگذر  
آن عالم لطافت وان دلبرای آفت  
آن نور هر دو دیده و آن ماه آرمیده  
آن چشم پر خمارش و آن لعل آبدارش  
آن روی مهوش او و آن خنده خوش او  
چونند و بر چه کلاند با ما سر چه دارند  
ای باد الله الله چون بگذری بران مه  
می گفت کسای روانم وی یار مهربانم  
دور از تو آنچه نام کافسانه در جهانم  
هر که که با خیالت یاد آورم جمالت  
باد صبا خدا را از بهر حق نه ما را

باما نکومی آخر تا خود تواز کجائی  
بس آشناست بویت مانا که آشنائی  
نزدیک من چنانست کز کوی یارمائی  
باید که نیک بوئی چون پیک پادشائی  
باما وفائی آخر کز معدن وفائی  
و آن محض لطف و رأوت وان رحمت خدائی  
با یار دلرمیده چونست در جدائی  
و آن زلف تابدارش و آن دام دلبرائی  
و آن قد دلکش او و آن نوش جان فزائی  
راه وفا سپارند یساراه بی وفائی  
گوشم دوش دره از درد بیدوائی  
ای هر که در جهانم ای جان و روشنائی  
بس زار و ناتوانم از رنج بی نوائی  
جان از پی وصال جوید زتن رهایی  
و آمرزش خطارا این حال وا نمائی

دیگر از اشعار او قطعه بسیار شیوای بلندیست که در مجموعه‌ای که بسال ۷۵۰

نوشته شده و در کتابخانه مجلس شورای ملی ایرانست (۱) ثبت آمده و در صدر آن  
قطعه نام وی را چنین نوشته است : « ملك الائمة والحکماء شمس الدین الکیشی طاب

نراه و آن قطعه اینست :

دی مرا گفت رفیقی که فلان در حق تو  
زجر آن ابله دون گرنکنی جایز نیست  
گفتم ایدوست بدینهادل خود خسته مدار  
بگذار این همه را گسر بتکلف شنوی  
شسوار دل من آنکه بتأیید خرد  
نظم ازینسان و سخن خوبتر آغاز کند  
درسی از علم حقایق چو کند او املا  
قلم فتوی شرعی چو بگیرد بینان  
کی کند گوشه خاطر سوی بهتان عوام  
عامه دیوند بمعنی و بصورت مردم  
جاهلان در حق یزدان بسرودن گفتند  
انیارا بکهنات همه نسبت کردند  
حق تعالی چو زبانهای عوام از پی خود

ناسزا گفت درین هفته بهر جا که نشست  
دفع آن سفله فریضه است بهر چاره که هست  
که ز بیهوده دونان دل پر مایه نخست  
نکته‌ای بشنو و میدار بخاطر پیوست  
نوبت پنجم خود بر نهمین چرخ زدست  
چرخ گوید به از این نثر بتوان پیوست  
بردش روح ملک تحفه صفت دست بدست  
جان نعمان و محمد شود از ناساز دست  
لشکی «۱» خر خرد سگ صفت دیو پرست  
جیز بلا حول یقین از کفشان نتوان رست  
دختر و صورت گاو این همه در قرآن هست  
مصطفی نیز از ایشان سلامت بنرست  
و بنیاء هیچ نیستست زمن خواهد بست ؟

از این قطعه چنین برمی آید که این دانشمند بزرگ در نظم و نثر استاد بوده و در حکمت و فنون شریعت دست داشته است. اینست آنچه از احوال و اشعار این دانش مند بزرگ ایرانی تاکنون بدست آمده است. شاید از کتابهای دیگر نیز چیزی بر این بتوان افزوده و شاید در سینه‌ها و مجموعه‌های اشعار از گفتار وی آیات دیگری نیز ضبط کرده باشند و از خوانندگان محترم مسئلت دارم که هر چه درین باب بتوانند یافت از اشاعه آن دریغ نفرمایند. ظاهراً این دانشمند با شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی و با افضل‌الدین کاشانی نیز روابط داشته است. (۲)

(۱) لشکی - بر وزن گشکی بمعنی باره

(۲) رجوع کنید بکتاب «رباعیات بابا افضل کاشانی» از مسود این اوراق - چاپ تهران ۱۳۱۱-